



تازمانی که به افسانه‌ها اعتقاد داشته باشی نمی توانی پیر شوی

حقیقت یک افسانه

زینب قائم پناهی
دهم انسانی

افسانه‌ها، معمولاً برای ما آتقدر غیر واقعی هستند که تنها در فیلم‌ها و کتاب‌ها، ذهنمان را مشغول‌شان می‌کنیم. اما حقیقت این است که طوری با زندگی ما آمیخته شده‌اند که ما با یک نگاه گذرا، نمی‌توانیم ردپایشان را کشف کنیم. اما بعضی هستند که به طور مثال، چشمانشان به جای یک اتاق ساده، می‌تواند قصری مجلل را ببیند و یا به جای دیدن یک تک درخت معمولی، درختی را تصور کند که پری‌ها، در آن خانه دارند.

«امیلی در نیومون» اولین جلد سه‌گانه‌ای از داستان زندگی دختری کوچک به نام امیلی برداستار است؛ که به عقیده من، از جایی میان افسانه‌ها بیرون پریده است. امیلی با پدرش در خانه‌ای زندگی می‌کند که باریدن باران و بزرگ شدن بچه‌گره‌ها، خبرهای دست‌اولش هستند و میهمان خانه‌شان نیز تنها بادی است که هراز چندگاهی خود را به پنجره می‌کوبد. در همین حال متوجه می‌شود که تنها همدم این زندگی یکنواخت و بی‌دردسر، یعنی پدرش، قرار است بزودی او را ترک کرده و یا به قول خودش در جاده بهشت منتظرش بماند. در همین گیرودار نیز، سررسیدن خانواده مادری‌اش، یعنی خاندان ماری‌ها، این قصه را شروع می‌کند و شما را به درون دنیای آمیخته با افسانه زندگی روزمره می‌کشاند.

نویسنده این سه‌گانه، ال. ام. مونتگومری، نویسنده مجموعه فراموش‌ناشدنی آتی شرلی و رمان تک جلدی قصر آبی است. هنگام خواندن کتاب به‌طور قطع متوجه شباهت‌هایی بین آتی و امیلی خواهید شد. گویا هر دو خواهری هستند که یکی در گرین گیبلز و دیگری در نیومون زندگی می‌کند. حتی عادت اسم گذاشتن روی درخت‌ها و جاده‌ها نیز در هر دو پیشان مشترک بود. در حقیقت، شخصیت‌پردازی این کتاب در نوع خودش منحصر به فرد است. اگر در مورد هر کتاب دیگری بود باید کلمه «منحصر به فرد» را توضیح می‌دادم ولی گمان می‌کنم هر کس تا به حال تنها نام آتی شرلی را شنیده باشد و بعد بلافاصله توانسته باشد او را با موهایی هویجی یافته‌اش تصور کند؛ متوجه منظوری می‌شود و توضیحی باقی نمی‌ماند. ماطوری امیلی را می‌شناختیم که انگار جای نویسنده، داستان زندگی‌اش را برای خواننده نوشته بودیم. ما همراه با امیلی از دیدن جرعه در آسمان ذوق زده می‌شدیم؛ بعد

از دعوا با خاله الیزابت حسابی به غرورمان برمی‌خورد و نگاه‌های قاطعی به او می‌انداختیم و همچنین لحظات زیادی هم لیخند می‌زدیم. ما حتی بهتر از خاله لورا لیخند امیلی را می‌شناختیم و می‌دانستیم چگونه ذره‌ذره در صورتش پخش می‌شود و تمام آن را فراموش می‌گیرد. ما هم به اندازه و همان‌طور که تدی و ایلزه و پری او را دوست خودشان می‌دانستند؛ او را دوست خود می‌دانستیم. اگر کتاب‌های دیگر این نویسنده را خوانده باشید، می‌دانید که این موضوع کاملاً درباره شخصیت‌های فرعی نیز صدق می‌کند. در واقع از دریچه نگاه جست‌وجوگر امیلی ما بقیه شخصیت‌ها، مثل پسرعمو جیمی را نه تنها می‌شناختیم بلکه از زیر و بم زندگی گذشته‌اش نیز آگاه بودیم.

اگر قرار بود روزی، سبک توصیف صحنه‌های کتاب‌ها را تقسیم‌بندی کنم، حتماً سبکی به نام توصیف مونتگومری را میان تقسیم‌بندی‌ام می‌آوردم. گرچه چندان به نظر نمی‌آید و بسیاری از خواننده‌ها گمان می‌کنند که توصیفات این کتاب در مواردی خسته‌کننده هستند و اگر نباشد فرقی در روند داستان ایجاد نمی‌شود اما این توصیف‌ها جوهره داستان هستند و در خدمت شخصیت‌پردازی و سیر داستان به کار گرفته می‌شوند. در عین حال به قدری واضح هستند که انگار در نگاه امیلی، دوربینی گذاشته شده و ما هر چه او می‌بیند، عیناً می‌بینیم. طوری که انگار چشم بسته می‌توانیم اتاق امیلی را در خانه به او نشان دهیم و یا جاده دیروز و امروز و فردا را تصور کنیم. باقی توصیفات نیز به لحظات تأثیرگذار کتاب کمک می‌کنند و به‌طور معمول، مقدمه‌ای برای شروع ماجرای جدید در کتاب هستند که اگر نباشند انگار چیزی از کتاب کم است. انگار کسی بخواهد موهایی هویجی را از آتی شرلی و یا نگاه قاطع را از امیلی بگیرد.

«امیلی در نیومون» اولین جلد سه‌گانه‌ای از داستان زندگی دختری کوچک به نام امیلی برداستار است؛ که به عقیده من، از جایی میان افسانه‌ها بیرون پریده است. امیلی با پدرش در خانه‌ای زندگی می‌کند که باران و بزرگ شدن بچه‌گره‌ها، خبرهای دست‌اولش هستند و میهمان خانه‌شان نیز تنها بادی است که هراز چندگاهی خود را به پنجره می‌کوبد. در همین حال متوجه می‌شود که تنها همدم این زندگی یکنواخت و بی‌دردسر، یعنی پدرش، قرار است بزودی او را ترک کرده و یا به قول خودش در جاده بهشت منتظرش بماند.

«امیلی در نیومون» اولین جلد سه‌گانه‌ای از داستان زندگی دختری کوچک به نام امیلی برداستار است؛ که به عقیده من، از جایی میان افسانه‌ها بیرون پریده است. امیلی با پدرش در خانه‌ای زندگی می‌کند که باران و بزرگ شدن بچه‌گره‌ها، خبرهای دست‌اولش هستند و میهمان خانه‌شان نیز تنها بادی است که هراز چندگاهی خود را به پنجره می‌کوبد. در همین حال متوجه می‌شود که تنها همدم این زندگی یکنواخت و بی‌دردسر، یعنی پدرش، قرار است بزودی او را ترک کرده و یا به قول خودش در جاده بهشت منتظرش بماند.



ال. ام. مونتگومری، طبیعت، رؤیا و زیبایی

در مورد یک نویسنده آشنا

مریم رحیمی پور
آموزگار

نوجوانی خواهر و دختر خاله‌هایم در جزیره پرنس ادوارد می‌گذشت. من که کودک بودم، می‌نشستم و همراه با آنها از تلویزیون «قصه‌های جزیره» تماشا می‌کردم و می‌دیدم که هر کدام‌شان چندین بار مجموعه آتی شرلی، امیلی و قصه‌های جزیره را می‌خوانند و با هم از این صحبت می‌کنند که وقتی بزرگ شدند حتماً به جزیره پرنس ادوارد می‌روند. رفتن به جزیره پرنس ادوارد آن رؤیاهای نوجوانانه بود که هیچ‌وقت محقق نشد اما تصویر آن همیشه در ذهن من ماند، در کودکی بیشتر از چند بار کارتون آتی شرلی و سریال قصه‌های جزیره را تماشا کردم، چهارده یا پانزده ساله بودم که چند روز قبل از اول مهر و شروع مدرسه، کتاب کلفت آتی شرلی را از قفسه کتاب‌های قدیمی خواهرم بیرون کشیدم و وارد دنیای جدیدی شدم.

ال. ام. مونتگومری ملکه طبیعت، رؤیا و زیبایی است. همه داستان‌هایش در طبیعت اتفاق می‌افتد و شخصیت‌هایش اغلب دختران رؤیای‌پردازی هستند که دنیا را با عینکی متفاوت از دیگران می‌بینند. مونتگومری شخصیت‌هایی را خلق کرده است که نماینده همه آدم‌های خیال‌پرداز جهان هستند، آن قدر که هنوز هم وقتی کسی را ببینیم که به جهان‌نگاهی شاعرانه و متفاوت دارد می‌گوییم «مثل آتی شرلی زندگی می‌کند»

ال. ام. مونتگومری ملکه طبیعت، رؤیا و زیبایی است. همه داستان‌هایش در طبیعت اتفاق می‌افتد و شخصیت‌هایش اغلب دختران رؤیای‌پردازی هستند که دنیا را با عینکی متفاوت از دیگران می‌بینند. مونتگومری شخصیت‌هایی را خلق کرده است که نماینده همه آدم‌های خیال‌پرداز جهان هستند، آن قدر که هنوز هم وقتی کسی را ببینیم که به جهان‌نگاهی شاعرانه و متفاوت دارد می‌گوییم «مثل آتی شرلی زندگی می‌کند»

